

استشهادها و لطیفه‌های قرآنی

- ۱- امام باقر، (ع)، می‌فرماید: «پیامبر اکرم وقتی این آیه را خواند:
- وَ آخِرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ؛ [۱] و نیز قوم دیگری را چون به عرب (در اسلام) ملحق شدند، هدایت فرماید که او خدای مقتدر و همه کارش به حکمت و مصلحت است.
- شخصی پرسید: این افراد کیستند؟ جناب سلمان فارسی، در حضور حضرت رسول نشسته بود، پیامبر اکرم دست خود را بر شانه سلمان گذاشته و فرمود: اگر ایمان در ستاره ثریا باشد، مردانی از طایفه همین سلمان، به آن نایل می‌شوند» [۲].
- یعنی اگر ایمان در دورترین و سخت‌ترین نقاط عالم باشد، عده‌ای از ایرانیان به آن نایل خواهند شد.
- ۲- إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَلًا فُجُورًا
- حسن بن علی، (ع)، را گذری بر بینوایان افتاد که پاره‌ای نان پیش رو داشتند و می‌خوردند، امام را دعوت به طعام خویش نمودند. امام با آنان نشست و خورد. آنگاه سوار بر مرکب شد و فرمود:
- إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَلًا فُجُورًا؛ [۳] همانا که پروردگار، متکبر فخر فروش را دوست ندارد [۴].
- ۳- هِيَ عَصَايَ أَنْوَكُوا عَلَيْهَا...
- نقل شده است، مقدس اردبیلی، رضوان الله علیه، شبی پیامبر، (ص)، را در خواب دید، در حالی که حضرت موسی، (ع)، در خدمت آن بزرگوار نشسته بود. حضرت موسی از حضرت رسول اکرم سؤال کرد: این مرد (مقدس اردبیلی) کیست؟ پیامبر فرمود: از خودش سؤال کن.
- لذا حضرت موسی پرسید: تو کیستی؟ مقدس گفت: من احمد پسر محمد از اهل اردبیل و در فلان کوچه، و فلان جا مسکن دارم.
- حضرت موسی گفت: من نثها اسم را پرسیدم، این همه تفصیل برای چه بود؟ مقدس گفت: خداوند تنها از شما سؤال کرد: این چیست در دست تو؟ [۵] و شما در جواب خدا فرمودید: این عصای من است. به آن تکیه می‌کنم و نیز با آن گوسفندانم را می‌رانم و استفاده‌های دیگری هم از آن می‌کنم [۶]. پس شما چرا این قدر در جواب تفصیل دادید؟
- حضرت موسی به پیامبر اکرم عرض کرد: راست گفتمی که علمای امت من، مانند پیامبران بنی‌اسرائیل می‌باشند [۷].
- ۴- وَ الْكَافِرِينَ الْعَظِيمَ
- روزی یکی از کنیزان امام سجاد، (ع)، روی دست امام، آب می‌ریخت تا حضرت آماده نماز شود. ظرف آب از دست کنیز افتاد و سر مبارک حضرت، آسیب دید. حضرت امام سجاد سر بلند کرد و نگاهی به کنیز انداخت.
- کنیز گفت: خداوند در قرآن، کسانی که خشم خود را فرو می‌برند ستوده و فرموده است:
- وَ الْكَافِرِينَ الْعَظِيمَ؛ [۸] آنان که خشم خود را فرو می‌برند.
- حضرت سجاد فرمود: خشم خود را فرو بردم. کنیز گفت:
- وَ الْعَافِينَ عَنِ الرَّئِيسِ؛ [۹] آنان که از مردم می‌گذرند.
- امام فرمود: تو را عفو کردم. کنیز گفت:
- وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ؛ [۱۰] خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد.
- امام فرمود: برو، در راه خدا آزادی [۱۱].
- ۵- رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً...
- حضرت علی بن ابی‌طالب، (ع)، می‌فرماید: یک روز که پیامبر اعظم اسلام، (ص)، نشسته بودند، حال یکی از اصحاب را جویا شدند. به ایشان گفتند که: یا رسول الله! او به قدری دچار بلا و گرفتاری شده که نظیر جوجه بی‌پر و بال گردیده است.
- هنگامی که رسول خدا نزد او آمد، دید چنان است که توصیف کردند. پیغمبر اکرم به وی فرمود: مگر درباره صحت و سلامتی خود دعا نکرده‌ای؟ گفت: آری یا رسول الله، از خدای خود خواستم تا هر عقابی را که می‌خواهد در عالم آخرت نصیب من کند، در دنیا مرا به آن گرفتار سازد. رسول عالیقدر اسلام به او فرمود: پس چرا نگفتی:
- رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ؛ [۱۲] پروردگار در دنیا و آخرت به ما نیکویی عطا کن و ما را در آخرت از عذاب آتش، نگاه‌دار.
- هنگامی که آن صحابی این دعا را خواند، گویا از بند آزاد شد و با حال صحت برخاست و با ما خارج شد [۱۳].

۶- وَ أَنْ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ

معتصم عباسی در مجلسی که فقهای اهل سنت نیز در آن جمع بودند پرسید: دست دزد را از کدام قسمت باید برید؟ بعضی گفتند: از مچ و به آیه تیمم استدلال کردند؛ و بعضی دیگر گفتند: از مرفق و به آیه وضو استدلال کردند. معتصم از حضرت جواد، (ع)، در این باره توضیح خواست. حضرت فرمود: آن چه آنها گفتند همه خطاست و تنها باید چهار انگشت از مفصل انگشتان، بریده شود و کف دست و انگشت شصت، باقی بماند. هنگامی که معتصم دلیل را جویا شد، امام به کلام پیامبر که سجود باید به هفت عضو [۱۴] باشد، استدلال کرد، و سپس افزود: اگر مچ یا مرفق بریده شود دستی برای او باقی نمی ماند که سجده کند، در حالی که خداوند امر کرده که اعضای هفتگانه مخصوص من است. وَ أَنْ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ؛ [۱۵] همانا محل سجده ها فقط از آن خدا است.

و آن چه مخصوص خداست نباید قطع شود.

این سخن، اعجاب معتصم را برانگیخت و دستور داد بعد از آن بر طبق حکم آن حضرت، دست دزدان را از مفصل چهار انگشت ببرند [۱۶].
۷- حره و استناد به قرآن در دفاع از ولایت

حره دختر حلیمه سعديه، از دوستان و موالیان امیرالمؤمنین، (ع)، و خواهر رضاعی پیامبر اکرم، (ص)، است. مناظره‌ای دارد با حجاج بن یوسف ثقفی که با تکیه بر آیات قرآنی، حریم ولایت را پاس می‌دارد.

وقتی بر حجاج، وارد شد حجاج از او پرسید: تو حره دختر حلیمه هستی؟

حره گفت: فراست از غیر مؤمن!

حجاج گفت: خدا تو را این جا آورد، می‌گویند تو علی را از ابوبکر، عمر و عثمان برتر می‌دانی؟

گفت: دروغ گفته‌اند آنان که گفته‌اند من علی را تنها از اینها برتر می‌دانم.

حجاج گفت: دیگر از چه کسانی او را برتر می‌دانی؟

گفت: از آدم، نوح، لوط، ابراهیم، داوود، سلیمان و عیسی بن مریم، (علیهم السلام).

حجاج گفت: وای بر تو، او را از صحابه و هفت پیامبر بزرگ، برتر می‌دانی، اگر دلیل اقامه نکنی، سرت را از تنت جدا می‌کنم.

گفت: خداوند در قرآن، او را بر این پیامبران مقدم داشته، من از خود نگفتم. خدا درباره حضرت آدم، (ع)، فرمود:

وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى؛ [۱۷] آدم، عصیان پروردگار کرد، پس گمراه شد.

و در حق علی، (ع)، فرمود:

وَ كَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا؛ [۱۸] سعی شما «علی، فاطمه، حسن، حسین، (علیهم السلام)، و فضا» مشکور و مقبول است.

حجاج گفت: آفرین! به چه دلیل او را بر نوح و لوط ترجیح می‌دهی؟

گفت: خدا درباره آن دو پیغمبر فرموده است:

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَ قِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ؛ [۱۹] خدا برای کافران، زن نوح و زن لوط را مثال آورد که تحت فرمان دو بنده صالح ما بودند و به آنها خیانت کردند و آن دو شخص نتوانستند آن زنان را از قهر خدا برهانند، و حکم شد آن دو زن را با دوزخیان به آتش درافکنید.

اما همسر علی، فاطمه، (علیها السلام)، است که خدا با خشنودی او خشنود می‌گردد و از خشم او به خشم می‌آید.

حجاج گفت: آفرین! به چه دلیل او را از ابراهیم برتر می‌بینی؟

گفت: خدا فرموده است:

وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَ لَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي؛ [۲۰] و چون ابراهیم گفت: پروردگارا، به من نشان

بده که چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟ خداوند فرمود: آیا ایمان نداری؟ گفت: چرا، لیکن می‌خواهم مطمئن شوم.

اما مولایم امیرالمؤمنین فرمود: لَوْ كَشِفَ الْغِطَاءُ مَا ازْدَدْتُ يَقِينًا؛ اگر پرده کنار رود، بر یقین من افزوده نخواهد شد.

و این سخن را نه کسی قبل از او گفت و نه بعد از او.

حجاج گفت: آفرین! چرا او را بر حضرت موسی مقدم می‌داری؟

گفت: خداوند فرموده:

فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ؛ [۲۱] موسی از شهر مصر با حال ترس و نگرانی از دشمن، به جانب شهر مدین رو آورد.

اما فرزند ابوطالب، لیل‌المبیت بر بستر پیامبر خوابید و هراس در او راه نیافت و خدا در حقش این آیه را نازل کرد:

وَمِنَ النَّاسِ مَنُ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ؛ [۲۲] برخی از مردم در راه خشنودی خدا، از جان خود در می‌گذرند. حجاج گفت: آفرین بر تو ای حره! چرا او را بر حضرت داوود و سلیمان ترجیح می‌دهی؟

گفت: خداوند او را برتر دانسته است. در کتابش فرموده:

يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ؛ [۲۳] ای داوود، ما تو را خلیفه خود در زمین قرار دادیم پس میان مردم به حق قضاوت کن و از هوا پیروی مکن تا مبادا تو را از راه خدا گمراه کند.

حجاج سؤال کرد: این آیه اشاره به کدام قضاوت داوود است؟ گفت: مردی باغ انگوری داشت و دیگری گوسفند داشت. گوسفندان به باغ انگور رفتند و در آن جا چربیدند. آن دو مرد به نزد داوود برای شکایت آمدند، داوود چنین قضاوت کرد که گوسفند را بفروشند و پول آن را در بهبودسازی باغ انگور، صرف کنند تا باغ به شکل اول باز گردد. در این هنگام فرزند داوود (حضرت سلیمان) گفت: پدر، از شیر گوسفندان به صاحب باغ دهند تا باغ را آباد کند، چنانکه خداوند فرموده است:

فَقَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ؛ [۲۴] ما آن را به سلیمان فهمانیدیم.

[۱]. سوره جمعه، آیه ۳.

[۲]. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۲۸۴.

[۳]. سوره نساء، آیه ۳۶.

[۴]. مجله بشارت، سال دوم شماره هشتم، ص ۶۰.

[۵]. ما تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى؛ سوره طه، آیه ۱۷.

[۶]. هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّأَ عَلَيْهَا وَ أَهْسُ بِهَا عَلَى غَنَمِي وَ لِي فِيهَا مَآرِبٌ أُخْرَى؛ سوره طه، آیه ۱۸.

[۷]. سرگذشت‌های تلخ و شیرین، ج ۴، ص ۱۰۲.

[۸]. سوره آل عمران، آیه ۱۳۴.

[۹]. همان.

[۱۰]. همان.

[۱۱]. مجمع البیان، ج ۱، ص ۵۵.

[۱۲]. سوره بقره، آیه ۲۰۱.

[۱۳]. تفسیر آسان، ج ۱، ذیل آیه رَبَّنَا آتِنَا.

[۱۴]. هفت عضو سجده عبارتند از: پیشانی، دو دست، سر، دو زانو و پاها.

[۱۵]. سوره جن، آیه ۱۸.

[۱۶]. سرگذشت‌های تلخ و شیرین قرآن، ج ۱، ص ۱۷۲، به نقل از تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص ۱۲۵.

[۱۷]. سوره طه، آیه ۲۲.

[۱۸]. سوره انسان، آیه ۲۲.

[۱۹]. سوره تحریم، آیه ۱۰.

[۲۰]. سوره بقره، آیه ۲۶۰.

[۲۱]. سوره قصص، آیه ۲۱.

[۲۲]. سوره بقره، آیه ۲۰۷.

[۲۳]. سوره ص، آیه ۲۶.

[۲۴]. سوره انبیاء، آیه ۷۹.

اما امیرالمؤمنین فرموده است: از من بپرسید از مطالب فوق عرش؛ از من سؤال کنید قبل از آن که مرا از دست بدهید. سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي. و نیز در روز فتح خیبر، به حضور پیامبر آمد، رسول خدا به حاضرین فرمود: برترین شما، داناترین شما و بهترین قضاوت‌کننده، علی است.

حجاج گفت: آفرین! چرا او را از حضرت سلیمان برتر می‌دانی؟

گفت: حضرت سلیمان، (ع)، از خدا خواست.

رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ هَبْ لِي مَلَكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي؛ [۱] پروردگارا به من سلطنتی ده که بعد از من سزاوار کسی نباشد.

اما علی فرمود: ای دنیا، من تو را سه بار طلاق داده‌ام، و نیازی به تو ندارم. آن گاه این آیه در موردش نازل شد:

تِلْكَ الدَّارُ الَّتِي آخِرَةُ نَجْعُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا؛ [۲] این خانه آخرت را، برای کسانی که اراده علو و سرکشی در زمین را ندارند، اختصاص داده‌ایم.

حجاج او را تحسین کرد و گفت چرا او را از حضرت عیسی برتر می‌دانی؟ گفت: خدا درباره عیسی، (ع)، فرموده است:

إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَ أُمَّيْ إِيَّاهُنَّ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالِ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ إِنْ كُنْتُ

قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمَ مَا فِي نَفْسِي وَ لَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ * مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ؛ [۳] و یاد کن آنگاه که خدا به

عیسی بن مریم گفت: آیا تو مردم را گفتی که من و مادرم را دو خدای دیگر، سوی خدای عالم، اختیار کنید؟ عیسی گفت: خدایا تو منزهی،

هرگز مرا نرسد که چنین سخنی به ناحق بگویم. چنانچه من این را گفته بودم تو می‌دانستی، که تو از اسرار من آگاهی و من از سر تو آگاه

نیستم، همانا تویی که به همه اسرار غیب جهانیان، کاملاً آگاهی، من به آنها چیزی نگفتم جز آن چه تو مرا بدان امر کردی.

حضرت عیسی قضاوت درباره کسانی که او را خدا دانستند به قیامت وا گذاشت، اما علی، کسانی را که درباره او غلو کردند محاکمه کرد و به

قتل رسانید. اینها فضایل علی است. و دیگران را با او قیاس نیست.

حجاج او را تحسین کرد و گفت: خوب پاسخ گفتمی و گر نه تو را مجازات می‌کردم. آنگاه او را گرامی داشت و به او هدیه داد [۴].

۸- اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا...

روزی یک یهودی به حضرت علی، (ع)، گفت: هنوز پیامبر شما را دفن نکرده بودند که اختلاف در میان شما پیدا شد، حضرت فرمود: اختلافی

که در میان ما پیدا شد از فراق او بود، نه در دین او؛ حال آن که پاهای شما هنوز از گل و لای نیل خشک نشده بود که به پیغمبر خود گفتید:

اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ؛ [۵] برای ما خدایی پیدا کن همچنان که بت پرستان را خدایانی است.

آن یهودی از این جواب، منفعل شد [۶].

۹- أَلَمْ يَعْلَمُوا...

روزی یکی از علمای بزرگ، از علامه طباطبایی، رحمه الله علیه، تقاضای نصیحت می‌کند. ایشان در کمال سادگی و تواضع فرمودند:

أَلَمْ يَعْلَمُوا بِأَنَّ اللَّهَ يَرِي؛ [۷] آیا انسان نمی‌داند که خدا او را می‌بیند [۸].

۱۰- إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ...

کسی به دیگری گفت: آیا تو مؤمنی؟ مخاطب در پاسخ گفت: اگر منظور تو از مؤمن، مؤمنی است که در این آیه آمده:

آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا؛ [۹] ما به خدا و کتابی که به ما نازل شده ایمان آورده‌ایم.

آری، مؤمنم. ولی اگر منظورت مؤمنی است که در این آیه آمده است:

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ؛ [۱۰] مؤمنان، تنها آنها هستند که چون از خدا یاد شود، دل‌هایشان ترسان و لرزان شود.

نمی‌دانم! [۱۱]

۱۱- أَمَّنْ يَجِيبُ الْهَضْرَ...

پیرزنی به نزد جنید بغدادی آمد و گفت: مدتی است که پسر من از خانه رفته و خبری از او ندارم. بیش از این بر فراق و دوری او نمی‌توانم صبر

کنم. جنید گفت: عَلَيْكَ بِالصَّبْرِ؛ صبر پیشه کن!

پیرزن پنداشت که منظور جنید آن است که: تو باید صبر بخوری، پس به بازار رفت و صبر تلخ خرید و به خانه آورد و آن را حل کرد و خورد و

دهانش سوخت و با همان حالت تلخی به نزد جنید آمد و گفت: خوردم. جنید به او گفت: تو را گفتم که صبر کن نه صبر خور.

پیرزن چون این جمله را شنید بر سر و روی خود زد و گفت: مرا بیش از این طاقت صبر نیست. جنید سر بر آسمان کرد و دعایی نمود و گفت:

ای پیرزن! به خانه برو که پسر تو در خانه است.

پیرزن به خانه آمد و پسر خود را دید که آمده بود. سپس به خدمت جنید آمد و گفت: از کجا دانستی که پسر من آمده است. جنید گفت: من

اضطراب تو دیدم و دانستم که دعا اجابت می‌شود و دعا کردم که خداوند فرموده است:
أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَّرَّ إِذَا دَعَا وَ يَكْشِفُ السُّوءَ؛ [۱۲] آن کیست که دعای بیچارگان مضطر را به اجابت می‌رساند و رنج و غم آنها را برطرف می‌سازد.

پس دعا کردم و یقین به اجابت داشتم [۱۳].

۱۲- وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ

محمد بن یوسف بنا از جمله بزرگان اهل طریقت است که صفت انزوا و انقطاع، بر وی غالب بود. جنید بغدادی نیز او را بزرگ می‌داشت. روزی جنید مکتوبی به علی بن سهل اصفهانی نوشت که از شیخ استاد محمد بن یوسف سؤال کن که: مَا الْغَالِبُ عَلَيْكَ؟ کدام صفت و حال از صفات و احوال ارباب کمال، بر تو غالب است؟

علی بن سهل آن مکتوب را به محمد بن یوسف نشان داد. گفت: به جنید بنویس:

وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ؛ [۱۴] خدای، غالب است بر امر و شأن من.

یعنی حق سبحانه در مظهر من که یکی از شوون و مظاهر قدرت اویم، متصرف است و هیچ حال در من متصرف نیست [۱۵].

۱۳- مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبْتُمْ أُنْدِيكُمْ

شخصی شیر می‌فروخت و آب در آن می‌ریخت، پس از چندین سال سیلابی بیامد و گوسفندان و اموالش را برد. به پسر خود گفت: نمی‌دانم

این سیل از چه آمد؟ پسر گفت: ای پدر، این آبی است که به شیر داخل می‌کردی، اندک اندک جمع شد و هر چه داشتیم برد:

مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبْتُمْ أُنْدِيكُمْ؛ [۱۶] و آن چه از رنج و مصائب به شما می‌رسد، همه از اعمال زشت خود شما است [۱۷].

۱۴- فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي

بخیلی سفارش ساخت کوزه و کاسه‌ای را به کوزه‌گر داد. کوزه‌گر پرسید: بر کوزه‌ات چه نویسم؟ بخیل گفت: بنویس.

فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي؛ [۱۸] هر کس از آن آب بنوشد، از من نیست.

کوزه‌گر پرسید: بر کاسه‌ات چه نویسم؟ بخیل گفت:

وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي؛ [۱۹] هر کس از آن نخورد، از من است.

۱۵- إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ

مسکینی به نزد امیر آمد و گفت به مقتضای آیه:

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ؛ مؤمنان برادر یکدیگرند.

مرا در مال تو سهمی است، چرا که برادرت هستم.

امیر دستور داد تا یک دینار به او دادند.

مسکین گفت: ای امیر، این مبلغ، کم است. امیر گفت: ای درویش، تنها تو برادر من نیستی، بلکه همه مؤمنان عالم، برادر من هستند، پس اگر

مال مرا به همه ایشان قسمت کنند، به تو بیش از این نرسد [۲۰].

۱۶- فَأَخْلَجَ نَعْلَيْكَ...

سلطان سلیمان که از سلاطین عثمانی بوده است، روزی قصد زیارت مرقد مطهر علی، (ع)، را در نجف کرد. نزدیکی حرم، از اسب پایین آمد تا

به احترام حضرت امیر تا حرم پیاده رود. یکی از همراهان او که از دین این صحنه به شگفت آمده بود، بر سلطان خرده گرفت که شما شأن

خود را با این عمل پایین آوردید. سلطان در پاسخ گفت: احترام امیرالمؤمنین بر من واجب است. قاضی قانع نشد و اصرار کرد تا به قرآن تفأل

زده شود. سلطان نیز چنین کرد، این آیه در اول صفحه ظاهر شد:

فَأَخْلَجَ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى؛ [۲۱] پس کفشهای خود را در آور، چرا که در مکان مقدسی هستی [۲۲].

۱۷- ذَرَهُمْ يَأْكُلُوا...

از طفیلی پرسیدند: کدام سوره برای تو شگفت‌انگیز است؟

گفت: سوره مائده! (مائده به معنای سفره آراسته از غذا است).

پرسیدند: کدام آیه؟

گفت: آیه ذَرَهُمْ يَأْكُلُوا وَ يَتَمَتَّعُوا؛ [۲۳] بگذار آنها بخورند و بهره گیرند!

گفتند: دیگر کدام آیه؟

گفت: آیه اَدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ؛ [۲۴] داخل این باغ‌ها شوید با سلام و امنیت.

باز هم گفتند: پس از آن کدام آیه را دوست داری؟
گفت: آیه وَ مَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ [۲۵] و هیچگاه از آن اخراج نمی‌گردند [۲۶].

۱۸- بَلَىٰ وَ لٰكِنْ لَّيَطْمَئِنُّ قَلْبِي

همسایه اصمعی از او چند درهم قرض کرد. روزی اصمعی به او گفت: آیا به یاد قرضت هستی؟
همسایه گفت: بله، آیا تو به من اطمینان نداری؟

اصمعی گفت: چرا مطمئنم، اما مگر نشنیده‌ای که حضرت ابراهیم، (ع)، به پروردگارش ایمان داشت و خداوند از او پرسید:

أ وَ لَمْ تُؤْمِنْ [۲۷] مگر ایمان نیاورده‌ای؟

و ابراهیم پاسخ داد:

بَلَىٰ وَ لٰكِنْ لَّيَطْمَئِنُّ قَلْبِي [۲۸]

چرا، ولی می‌خواهم قلبم آرامش یابد [۲۹].

۱۹- وَ اِذَا لَا تَمْتَعُونَ اِلَّا قَلِيْلًا

روزگاری مردم دمشق به بیماری طاعون گرفتار شدند. در این هنگام ولید بن عبدالملک تصمیم گرفت که از آن جا خارج شود.

[۱] . سورة ص، آیه ۳۵.

[۲] . سورة قصص، آیه ۸۳.

[۳] . سورة مائده، آیات ۱۱۶-۱۱۷.

[۴] . سرگذشت‌های تلخ و شیرین قرآن، ج ۳، ص ۲۳-۲۸.

[۵] . سورة اعراف، آیه ۱۳۸.

[۶] . مجله بشارت، سال دوم، شماره ششم، ص ۶۱.

[۷] . سورة علق، آیه ۱۴.

[۸] . داستانهایی از قرآن، ص ۱۵۶.

[۹] . سورة آل عمران، آیه ۸۴.

[۱۰] . سورة انفال، آیه ۲.

[۱۱] . مجله بشارت، سال اول، شماره سوم، ص ۵۶-۵۷.

[۱۲] . سورة نمل، آیه ۶۲.

[۱۳] . مجله بشارت، سال اول، شماره سوم، ص ۵۵-۷۶.

[۱۴] . سورة يوسف، آیه ۲۱.

[۱۵] . مجله بشارت، سال اول، شماره سوم، ص ۵۶.

[۱۶] . سورة شوری، آیه ۳۰.

[۱۷] . مجله بشارت، سال اول، شماره دوم ص ۵۹.

[۱۸] . سورة بقره، آیه ۲۴۹.

[۱۹] . همان.

[۲۰] . مجله بشارت، سال اول، شماره دوم، ص ۵۹.

[۲۱] . سورة طه، آیه ۱۲.

[۲۲] . مجله بشارت، سال اول، شماره دوم، ص ۵۸.

[۲۳] . سورة حجر، آیه ۳.

[۲۴] . همان، آیه ۴۶.

[۲۵] . همان آیه ۴۸.

[۲۶] . مجله بشارت، سال سوم، شماره سیزدهم، ص ۶۳.

[۲۷] . سورة بقره، آیه ۲۶۰.

[۲۸]. همان.

[۲۹]. مجله بشارت، سال سوم، شماره سیزدهم، ص ۶۴.

به او گفتند: مگر سخن خدای بزرگ را نشنیده‌ای که می‌فرماید:

قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَإِذَا لَا تَمْتَعُونَ إِلَّا قَلِيلًا: [۱] بگو اگر از مرگ یا کشته شدن فرار کنید سودی به حال شما نخواهد داشت و در آن هنگام جز بهره کمی از زندگانی نخواهید گرفت.

ولید گفت: من فقط همان بهره کم را می‌خواهم نه چیز دیگری را!!! [۲]

۲۰- وَ امْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ...

روزی عقیل بن ابی طالب در دمشق پیش معاویه نشسته بود و همه اعیان شام و حجاز و عراق حاضر بودند. معاویه بر سبیل ظرافت گفت: ای

اهل شام و حجاز و عراق، آیا آیه تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ [۳] را شنیده‌اید؟ گفتند: بلی، معاویه گفت: ابی لهب عموی عقیل است.

عقیل گفت: ای اهل شام و حجاز و عراق، آیا آیه وَ امْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ، فِی جَبَدِهَا حَبْلٌ مِّنْ مَّسَدٍ [۴] را شنیده‌اید. گفتند: بلی. عقیل گفت:

این حَمَّالَةَ الْحَطَبِ عمه معاویه است.

معاویه از ظرافت خود پشیمان، و از آن جواب خجل گشت [۵].

۲۱- وَ لَكِنَّ تَعْمَى الْقُلُوبِ الَّتِی فِی الصُّدُورِ

منصور دوانقی به زیاد بن عبدالله مبلغی داد تا آن را در میان افراد نابینا و یتیم تقسیم نماید. ابوزیاد تمیمی که طمع در مال داشت، گفت: نام

مرا در میان نابینایان بنویس. زیاد بن عبدالله گفت: باشد می‌نویسم چرا که خداوند می‌فرماید:

...فَأَنهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِنَّ تَعْمَى الْقُلُوبِ الَّتِی فِی الصُّدُورِ: [۶] این کافران را چشمان سرگرچه کور نیست، لیکن چشم باطن و دیده دلها کور است.

سپس ابوزیاد درخواست کرد که نام فرزندش نیز در دفتر نام ایتم نوشته شود. زیاد بن عبدالله گفت: آن را هم می‌نویسم، هر که را تو پدری،

یتیم است [۷].

۲۲- وَ إِنِّ الشَّيَاطِينَ لَيُؤَخِّخُونَ إِلَىٰ أُولِيَآئِهِمْ

شخصی به ابن عمر گفت: مختار گمان می‌کند که به او وحی می‌شود. ابن عمر پاسخ داد: البته درست می‌گوید چرا که خداوند متعال فرموده

است: ...وَ إِنِّ الشَّيَاطِينَ لَيُؤَخِّخُونَ إِلَىٰ أُولِيَآئِهِمْ...: [۸]... و شیاطین سخت به دوستان خود وسوسه (وحی) کنند... [۹].

۲۳- إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

هنگامی که عبدالله بن مطرف درگذشت، پدرش با لباسهای نو و در حالی که خود را معطر کرده بود، در برابر مردم ظاهر شد، در این حال

بستگانش بر او ابراد گرفتند که: عبدالله مرده است و تو این گونه در میان ما آمده‌ای؟! مطرف گفت: آیا باید گریه کنم؟ در حالی که پروردگرم

به سه ویژگی مرا وعده داده و این ویژگی‌ها برای کسانی است که می‌خواهند از این دنیا به سوی خدا بروند:

الَّذِينَ إِذَا أَصَابْتَهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ * أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْتَدُونَ: [۱۰] آنها کسانی

هستند که هرگاه مصیبتی به ایشان می‌رسد، می‌گویند: ما از آن خداییم و به سوی او باز می‌گردیم. اینها همانها هستند که الطاف و رحمت

خدا، شامل حالشان شد و آنها هدایت یافتگان هستند.

آیا باز هم بعد از این باید گریه کنم؟

سپس این مصیبت بر بستگان وی آرام شد [۱۱].

۲۴- ظَلَّ وَجْهَهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٍ

مهدی عباسی در خواب دید که صورتش سیاه شد. همین که از خواب برخاست، تمام معبرین را جمع کرد و از خویش برای آنها نقل کرد. همه،

اظهار عجز نمودند و گفتند که تعبیر این، نزد استادمان ابراهیم کرمانی است. ابراهیم را نزد خلیفه حاضر کردند و خلیفه خواب خود را برای او

نقل کرد. ابراهیم گفت: خداوند عالم، دختری به شما کرامت فرماید. خلیفه گفت: از کجا می‌گویی؟ ابراهیم گفت: از قول خدای متعال که

می‌فرماید:

وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهَهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٍ: [۱۲] و چون یکی از ایشان را از دختر خبر دهند، چهره‌اش (از خشم و تأسف) سیاه

شود و تأسف خود را فرو خورد.

مهدی عباسی از این تعبیر بسیار خشنود شد و امر کرد تا ده هزار درهم به او بدهند. پس از گذشت مختصر زمانی، خداوند دختری به خلیفه،

روزی فرمود. آنگاه خلیفه دستور داد تا یک هزار درهم دیگر برای ابراهیم معبر، بفرستند و رتبه او را نزد خودش بلند نمود [۱۳].

۲۵- فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَ تَخْلٌ وَ رَمَانٌ

روزی اصمعی، لغوی مشهور، بر سفره هارون الرشید نشسته بود، پالوده عسل آوردند. اصمعی گفت: بسیاری از اعراب، نام پالوده عسل را هم نشنیده‌اند. خلیفه گفت: باید ثابت کنی که چنین چیزی است که اگر ثابت کنی کیسه‌ای زر به تو دهم. اتفاقاً اعرابی را دیدند که هیچ نمی‌دانست. پالوده عسل به او خوردند و از وی سؤال کردند: آیا می‌دانی این چیست؟ اعرابی گفت: خدا در قرآن می‌فرماید:

فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَ تَخْلٌ وَ رَمَانٌ [۱۴] در آن دو بهشت، میوه و خرما و انار بسیار است.

نخل که در نزد ما هست حتماً این رمان است.

اصمعی رو به خلیفه نمود و گفت: ای خلیفه، دو کیسه زر بر تو واجب شد، چرا که این عرب نه تنها معنای پالوده را نمی‌داند، بلکه معنای رمان را نیز نمی‌داند [۱۵].

۲۶- فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ

ابوالعینا در ایام جوانی وارد اصفهان شد. اتفاقاً مقارن ساعت ورودش، بچه‌ها سنگ‌بازی می‌کردند و بدون نظر بر سر او سنگی زدند و سرش را شکستند. صورت و لباس‌های او به خون، آلوده گردید. این یک ناراحتی برای ابوالعینا بود.

ناراحتی دیگرش آن بود که در اصفهان دوستی داشت که می‌خواست بر او وارد شود و چون جای او را نمی‌دانست گردش زیادی کرد تا مقداری از شب گذشت و خانه دوستش را یافت و به آن جا نزول نمود. و نیز چون در خانه میزبانش، خوراکی وجود نداشت و دکانی هم باز نبود، ناچار ابوالعینا آن شب را گرسنه به سر برد تا روز شد و به خدمت مهذب وزیر رسید. وزیر پرسید: چه ساعتی وارد شهر شده‌ای؟ ابوالعینا گفت:

فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ [۱۶] در ساعت دشوار.

باز پرسید: در چه روزی آمدی؟ گفت:

فِي يَوْمٍ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ [۱۷] در روز نکبت دنباله‌دار.

در پایان، سؤال کرد: به کجا وارد شده‌ای؟ پاسخ داد:

بِوَادِ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ [۱۸] در محلی که هیچ حاصلی نداشت.

وزیر از این جوابها خندید و او را از انعام خود ممنون ساخت [۱۹]

۲۷- وَ مِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ

شخصی در نماز جماعت حاضر شد، شنید که امام جماعت این آیه را می‌خواند:

الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَ نِفَاقًا [۲۰] بادیه‌نشینان عرب، کفر و نفاقشان شدیدتر است.

مرد چوبی برداشت و بر سر امام جماعت زد و از مسجد بیرون رفت. روز دیگر که به نماز جماعت آمد. شنید که امام جماعت این آیه را می‌خواند:

وَ مِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ [۲۱] گروهی از عربهای بادیه‌نشین، به خدا و روز رستاخیز ایمان دارند.

مرد گفت: ای امام! معلوم است چوب در تو اثر کرد! [۲۲]

۲۸- وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا

مهدی عباسی سومین خلیفه عباسی بود. او پسر منحرفی به نام ابراهیم داشت که نسبت به حضرت علی، (ع)، کینه خاصی می‌ورزید. روزی نزد مأمون، هفتمین خلیفه عباسی آمد و به او گفت:

در خواب، علی را دیدم که با هم راه می‌رفتیم تا به پلی رسیدیم که مرا در عبور از پل، مقدم داشت. من به او گفتم: تو ادعا می‌کنی که امیر بر مردم هستی، ولی ما از تو به مقام امارت و پادشاهی سزاوارتریم. اما، او به من پاسخ کامل و رسایی نداد.

مأمون گفت: آن حضرت به تو چه پاسخ داد؟

ابراهیم گفت: چند بار به من سلام کرد و گفت: سلاماً، سلاماً.

مأمون گفت: او، تو را نادانی که قابل پاسخ نیستی معرفی کرده است، چرا که قرآن در توصیف بندگان خاص خود می‌فرماید:

وَ عِبَادَ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا [۲۳] بندگان خداوند رحمتگر، کسانی هستند که با آرامش و بی تکبر، بر زمین راه می‌روند. و هنگامی که جاهلان آنها را مخاطب سازند و (سخنان ناخردانه گویند)، به آنها سلام می‌گویند (و با بی‌اعتنایی

و بزرگواری می‌گذرند) [۲۴].

۲۹- فَسُقْنَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ

عربی بر سرِ خوانِ خلیفه‌ای حاضر شد. طعامی آوردند. خلیفه او را همکار خود کرد؛ در طعام، پیش خلیفه، روغن بسیار بود و طعام نزد عرب، خشک بود، عرب با سر انگشتِ خود، جویی ساخت تا روغن به طرف او روان گشت، خلیفه این آیه را خواند:

أَخْرَقْتُهَا لِتَغْرُقَ أَهْلَهَا؛ [۲۵] آیا کشتی را سوراخ می‌گردانی، تا اهل آن را غرق نمایی.

عرب این آیه را خواند:

فَسَفَّنَا إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ؛ [۲۶] ما ابر پر آب را بر زمینِ افسرده راندیم (تا زمین مرده را زنده گردانیم) [۲۷].

۳۰- لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ

روزی شخصی به عیادت مریضی رفت، حال او را سخت یافت بدو گفت: خدا را شکر کن و حمد او را بجای آور. مریض گفت: چطور شکر کنم و حال آن که خداوند فرموده است:

لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ؛ [۲۸] اگر شکر کنید بر شما زیاد کنم.

می‌ترسم شکر کنم و بیماری‌ام افزون شود [۲۹].

۳۱- مَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ

جوانی در زمان رسول خدا، (ص)، حرکات ناپسندی انجام می‌داد و بر منهیات اقدام می‌نمود.

[۱]. سورة احزاب، آیه ۱۶.

[۲]. مجلّه بشارت، سال سوم، شماره سیزدهم، ص ۶۳.

[۳]. سورة مسد، آیه ۱.

[۴]. همان، آیات ۴-۵.

[۵]. مجلّه بشارت، سال دوم، شماره چهارم، ص ۶۳.

[۶]. سورة حج، آیه ۴۶.

[۷]. مجلّه بشارت، سال دوم، شماره چهارم، ص ۶۳.

[۸]. سورة انعام، آیه ۱۲۱.

[۹]. مجلّه بشارت، سال دوم، شماره چهارم، ص ۶۲.

[۱۰]. سورة بقره، آیات ۱۵۶-۱۵۷.

[۱۱]. مجلّه بشارت، سال سوم، شماره سیزدهم، ص ۶۴.

[۱۲]. سورة نحل، آیه ۵۸.

[۱۳]. مجلّه بشارت، سال دوم، شماره نهم، ص ۶۴.

[۱۴]. سورة الرحمن، آیه ۶۸.

[۱۵]. مجلّه بشارت، سال دوم، شماره چهارم، ص ۶۳.

[۱۶]. سورة توبه، آیه ۱۱۷.

[۱۷]. سورة قهر، آیه ۱۹.

[۱۸]. سورة ابراهیم، آیه ۳۷.

[۱۹]. مجلّه بشارت، سال دوم، شماره نهم، ص ۶۴.

[۲۰]. سورة توبه، آیه ۹۷.

[۲۱]. همان، آیه ۹۹.

[۲۲]. مجلّه بشارت، سال سوم، شماره چهاردهم، ص ۶۰.

[۲۳]. سورة فرقان، آیه ۶۳.

[۲۴]. مجلّه بشارت، سال سوم، شماره چهاردهم، ص ۶۱.

[۲۵]. سورة كهف، آیه ۷۱.

[۲۶]. سورة فاطر، آیه ۹.

[۲۷]. مجلّه بشارت، سال دوم، شماره چهارم، ص ۶۳.

[۲۸]. سورة ابراهيم، آیه ۷.

[۲۹]. مجله بشارت، سال دوم، شماره یازدهم، ص ۶۱.

چون خبر یافت که رسول خدا رحلت کرده است، توبه نمود و به عبادت مشغول شد. کسی سؤال کرد: چگونه شد که توبه کردی و پشیمان شدی؟ جوان پاسخ داد: تا زمانی که پیامبر در حیات بود، به این آیه پشت گرم بودم: **وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ**: [۱] تا تو در میان آنان هستی، خدا آنان را عذاب نخواهد کرد. اکنون آن در، بسته شد و پناه به این آیه آوردم:

وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ: [۲] مادامی که از نافرمانی خدا استغفار کنند، خدا آنان را عذاب نخواهد داد [۳].
۳۲- **وَإِنْ يَسْأَلُهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا**

روزی منصور عباسی در حالی که بر منبر نشسته بود و سخن می گفت، مگسی روی بینی او نشست. منصور، مگس را با دستش دور کرد، در صورتی که عادت خلفا این بود که دستشان را بر روی منبر تکان ندهند. مگس پرواز کرد و بر چشم او نشست. او مجدداً آن را پراند. ولی مگس دوباره روی چشم دیگر او نشست. تا این که منصور ناراحت شد و او را به دستش کشت. چون از منبر پایین آمد، از عمرو بن عمید پرسید: خدا مگس را برای چه خلق کرد؟ عمرو گفت: برای این که ستمکاران را ذلیل کند.

منصور پرسید: این را از کجا می گویی؟

گفت: از فرمایش خداوند متعال که می فرماید:

وَإِنْ يَسْأَلُهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْفِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ: [۴] اگر مگس چیزی از آنها برباید، نمی تواند آن را بازستاند، و طالب و مطلوب هر دو ناتوانند.

منصور گفت: **وَصَدَقَ اللَّهُ الْعَظِيمِ** [۵].

۳۳- **مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ...**

روزی یک زندانی به زندان بان نوشت:

ادْعُوا رَبَّكُمْ يَخْفَفْ عَنَّا يَوْمًا مِنَ الْعَذَابِ: [۶] از پروردگارتان بخواهید تا یک روز از عذاب ما بکاهد.

زندان بان نوشت:

... مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ...: [۷] ستمکاران را در آن روز، نه خویشاوندی باشد و نه شفיעی که سخنش را بشنوند [۸].

۳۴- **قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ...**

شیخ شرف الدین درگزینی از مولانا عضدالدین ایجی (دانشمند معروف) پرسید که: خدای تعالی در کجای قرآن نامی از من برده است؟ مولانا پاسخ داد که: در کنار علما یاد کرده است:

قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ: [۹] آیا آنان که می دانند با آنان که نمی دانند برابرند؟ [۱۰]

۳۵- سورة بقره و سورة فیل

شخصی به نماز جماعت حاضر شد و امام جماعت، سورة بقره را می خواند. آن شخص خسته شد و نماز را فرادا خواند و بی کار خود رفت. روز بعد به جماعت آمده و امام شروع به خواندن سورة فیل کرد.

نمازگزار با خود گفت: پناه بر خدا! من که نتوانستم بر سورة بقره صبر کنم، چطور به سورة فیل تو اوستاد؟! [۱۱]

۳۶- **لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ...**

شخصی به احمد بن خالد گفت: خدا به تو عطایی کرده که به رسول خدا، (ص)، نکرده بود. احمد از این گفته در خود فرو رفت و به خشم آمد و با عتاب، از گوینده، سؤال کرد: ای کم خرد آن چیست که خداوند به من عطا کرده و به رسول اکرم ارزانی نداشته است؟ آن مرد در پاسخ گفت: خداوند به رسول خودش می فرماید:

لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ: [۱۲] (ای پیامبر) اگر تو تندخو و سخت دل بودی، مردم از گرد تو متفرق می شدند.

در صورتی که تو تندخو و سخت دل هستی و ما از گردت متفرق نمی شویم [۱۳].

۳۷- **سَبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا**

از شعبی پرسشی پرسیدند، گفت: نمی دانیم.

به او گفتند: آیا از گفتن نمی دانم، حیا نمی کنی و حال آنکه تو فقیه عراق هستی؟

او گفت: ملایکه نیز حیا نکردند آنگاه که گفتند:

سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا؛ [۱۴] منزهی تو، ما را جز آن چه خود به ما آموخته‌ای دانشی نیست. [۱۵]

۳۸- فَجَّ عَمِيقٍ

به صغصعۀ بن صوحان گفته شد: از کجا آمده‌ای؟ گفت: از

فَجَّ عَمِيقٍ؛ [۱۶] از راهی دور.

پرسیده شد: کجا می‌روی؟ گفت:

الْبَيْتِ الْعَمِيقِ؛ [۱۷] خانه دیرینه (کعبه). [۱۸]

۳۹- وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ

طفیلی جمعی را دید که صحبت کنان با هم می‌رفتند. تردیدی به دل راه نداد که به مجلس سوز و طعام می‌روند، پس به دنبال آنان روانه شد. در یک لحظه متوجه شد آنان شاعرند و آهنگ قصر سلطان را دارند تا سروده‌های خویش را بخوانند. از آنها جدا نشد و همراه آنان به خدمت سلطان رفت. هر یک از شعراء شعر خویش خواندند. و صله‌ای دریافت کردند و رفتند. نوبت به طفیل رسید. سلطان به او گفت: شعرت را بخوان و به دوستانت بپیوند.

طفیل گفت: ولی من شاعر نیستم!

سلطان پرسید: پس چه کاره‌ای؟

گفت: من غاوی هستم از آن کسانی که خداوند متعال فرموده است:

وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ؛ [۱۹] و گمراهان از پس شاعران می‌روند.

سلطان خندید و صله‌اش بخشید! [۲۰]

۴۰- يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا

اسکافی در دیوان رسایل نوح بن منصور، دبیر بود، ولی چون قدر او را نشناختند، از نزد او و بخارا اعراض کرد و به نزد آلپتکین رفت. آلپتکین او را عزیز داشت و پایگاه بخشید سپس بین نوح بن منصور و آلپتکین مجادله‌ای پیش آمد و کار بالا گرفت. نوح، نامه‌ای بسیار آتشین پر از وعید و تهدید برای آلپتکین نوشت، و به قول نظامی عروضی که راوی این حکایت است: همه نامه پر بود از آنکه بیایم و بگیرم و بکشم. چون نامه به آلپتکین رسید، بسیار آزرده خاطر شد که چرا نوح از حد خود تجاوز کرده و آن همه لاف و گزاف نوشته است. سپس از اسکافی خواست که در پاسخ، سنگ تمام بگذارد.

اسکافی با فراست و بالبدیهه به آیه بسیار مناسبی از قرآن مجید استشهاد کرد و آن را در پشت نامه نوح نوشت. آیه چنین بود:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَكُتِّرْتِ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ؛ [۲۱] ای نوح! ما جدال کردی و در جدال،

زیاده‌روی نمودی، اگر راست می‌گویی وعده‌هایی را که به ما می‌دهی انجام ده [۲۲].

۴۱- وَ لَا تُخَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا...

یکی از اکابر، به صاحب بن عباد، رقعۀ ای نوشت در شفاعت و حمایت ظالمی که مستوجب قتل شده و مجازات وی بر این وجه قرار گرفته بود که او را در حوض آب، مکرر غوطه دهند تا وقتی که بمیرد. صاحب عباد در جواب رقعۀ آن بزرگ، این آیه را نوشت:

وَ لَا تُخَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُعْرِضُونَ؛ [۲۳] در مورد (اخلاص) آنها که ظلم کردند با من خطاب مکن که ایشان غرق شوندگانند [۲۴].

۴۲- وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ

امیر اسماعیل گیلکی، پسر خوانده‌ای داشت که دچار مرض آبله شد و زیبایی صورتش در اثر این بیماری از بین رفت. روزی وی به همراه امیر اسماعیل ایستاده بود و قاضی ابومنصور که در آن جا حاضر بود، این آیه را خواند:

لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ * ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ؛ [۲۵] همانا ما انسان را در نیکوترین صورت آفریدیم، سپس او را به صورت

پست‌ترین پستان، برگرداندیم.

چون خود قاضی نیز چهره زیبایی نداشت، پسر در پاسخ گفت:

وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ؛ [۲۶] برای ما مثلی زد و خلقت خویش را فراموش نمود. قاضی خجل گشت و دیگران از فطانت پسر، متعجب شدند [۲۷].

۴۳- هَذِهِ بِضَاعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا

یکی از بزرگان به صاحب بن عباد، مکتوبی نوشت در نهایت لطافت، که بسی آثار فصاحت و بلاغت از آن ظاهر بود، چون صاحب بن عباد آن را

مطالعه کرد، دریافت که اکثر این کلمات نغز و بدیع که در نامه درج شده، از خود اوست، از این رو، در جواب او، این آیه را نوشت:

هَذِهِ بِضَاعَتُنَا رُذَّتْ إِيَّانَا؛ [۲۸] این کالای ماست که به سوی ما بازگردانیده شده است [۲۹].

۴۴- وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى

در زمان خلافت مأمون، شخصی، خلافی کرد. امر به گرفتاریش شد. او فرار کرد. برادرش را گرفتند و نزد مأمون آوردند. مأمون به او گفت: برادرت را حاضر ساز، وگرنه تو را به جای او به قتل خواهیم رساند.

آن شخص گفت: ای خلیفه! اگر سرباز تو بخواهد مرا بکشد و تو حکمی بفرستی که مرا رها کند، آیا آن سرباز مرا آزاد می کند یا نه؟! گفت: آری.

گفت: من نیز حکمی از پادشاهی آورده ام که اطاعت او بر تو لازم است و به واسطه حکم او، باید مرا رها سازی؟ گفت: آن کیست و آن حکم چیست؟

گفت: آن کس خدای تعالی و حکم، این آیه است:

...وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى...؛ [۳۰] ...و هیچ گناهکاری، گناه دیگری را متحمل نمی شود... .

مأمون متأثر شد و گفت: او را رها کنید که حکمی صحیح آورده است [۳۱].

۴۵- يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَ مَأْجُوجَ...

دیوانه‌ای در شهر بغداد از آزار و سنگ اندازی کودکان می گریخت تا این که به خواجه نرگواری رسید، به نزدش دوید و این آیه را خواند: يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَ مَأْجُوجَ مَفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجاً عَلَى أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ سَدًّا؛ [۳۲] ای ذوالقرنین، یاجوج و ماجوج، فساد (و خونریزی) می کنند، آیا چنانکه ما خرج آن را به عهده بگیریم، سدی میان ما و آنها می بندی (که از شر آنان آسوده شویم)؟ خواجه از اقتباس او به این آیه متعجب شد و کودکان را از آزار او بازداشت و از طعام، سیرش ساخت [۳۳].

[۱] . سورة انفال، آیه ۳۳.

[۲] . همان.

[۳] . مجله بشارت، سال دوم، شماره دهم، ص ۶۱.

[۴] . سورة حج، آیه ۷۳.

[۵] . الاقتباس، ج ۲، ص ۱۵۶.

[۶] . سورة غافر، آیه ۴۹.

[۷] . همان، آیه ۱۸.

[۸] . الاقتباس، ج ۲، ص ۴۷.

[۹] . سورة زمر، آیه ۵.

[۱۰] . مجله بشارت، سال دوم، شماره یازدهم، ص ۶۰.

[۱۱] . همان.

[۱۲] . سورة آل عمران، آیه ۱۵۹.

[۱۳] . مجله بشارت، سال اول، شماره سوم، ص ۵۷.

[۱۴] . سورة بقره، آیه ۳۲.

[۱۵] . الاقتباس، ج ۲، ص ۳۹.

[۱۶] . سورة حج، آیه ۲۷.

[۱۷] . همان، آیه ۳۳.

[۱۸] . الاقتباس، ج ۲، ص ۳۷.

[۱۹] . سورة شعراء، آیه ۲۲۴.

[۲۰] . الاقتباس، ج ۲، ص ۴۷.

[۲۱] . سورة هود، آیه ۳۲.

[۲۲] . قرآن پژوهی، ص ۷۸۲-۷۸۳، به نقل از چهار مقاله، نظامی عروضی سمرقندی، ص ۱۳-۱۵.

- [۲۳]. سوره هود، آیه ۳۷.
 [۲۴]. مجله بشارت، سال دوم، شماره پنجم، ص ۶۲.
 [۲۵]. سوره تین، آیات ۴-۵.
 [۲۶]. سوره یس، آیه ۷۸.
 [۲۷]. مجله بشارت، سال دوم، شماره پنجم، ص ۶۲.
 [۲۸]. سوره یوسف، آیه ۶۵.
 [۲۹]. مجله بشارت، سال دوم، شماره پنجم، ص ۶۲.
 [۳۰]. سوره انعام، آیه ۱۶۴.
 [۳۱]. مجله بشارت، سال سوم، شماره چهاردهم، ص ۶۰.
 [۳۲]. سوره کهف، آیه ۹۴.
 [۳۳]. مجله بشارت، سال دوم، شماره دهم، ص ۶۲.
 استشهادها و لطیفه‌های قرآنی

۴۶- لَهٗ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ...

دیوانه‌ای از ترس سنگ‌اندازی کودکان می‌گریخت تا به خانهٔ خواجه‌ای رسید و چون در باز بود به درون رفت و در را بست. کودکان بیرون خانه، سنگ به دست به انتظار او نشستند. صاحب‌خانه چون دیوانه را سر و پا برهنه و مجروح دید، دلش به حال او سوخت و به غلامان خود گفت تا مقداری غذا برایش آورند. دیوانه که آن غذای لذیذ را دید این آیه را خواند:
 ...لَهٗ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَ ظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ؛ [۱] ... آن حصار، دری دارد که باطن و درون آن رحمت است و از جانب ظاهر، عذاب خواهد بود.

با این آیه، هم به لطف صاحب‌خانه اشاره کرد و هم به عذابی که بیرون درب در انتظارش بود. خواجه از این اقتباس او خوشش آمد و گفت تا اطفال را از آن جا رانند و به او هدایایی داد [۲].

۴۷- يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ...

منصور دوانقی امر کرد، مردی را که دربارهٔ او سعایت کرده بود آوردند. آن مرد نیز شروع به طرح دلایل خود کرد. منصور برآشفته و گفت: آیا نزد من نیز، دوباره به تکرار حرفهایت می‌پردازی؟
 آن مرد پاسخ داد. خداوند می‌فرماید:

يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا...؛ [۳] یادآور روزی را که هر کس برای رفع عذاب از خود، به جدل و دفاع برخیزد...
 تو با خدا مجادله می‌کنی و ما چیزی به تو نمی‌گوییم، حال مرا به این گستاخی‌ام مؤاخذه می‌کنی؟
 منصور از این پاسخ مبهوت شد و دستور داد تا جایزه به او بدهند [۴].

۴۸- إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ

در مجلس جشن شاهانه‌ای، مردم یکایک وارد می‌شدند و هر کس سعی می‌کرد نزدیک پادشاه بنشیند. در این هنگام نصرالله نامی، کنار پادشاه نشسته بود که فتح‌الله نامی، وارد شد و خواست بین او و شاه بنشیند. در این هنگام نصرالله گفت: خداوند در قرآن مجید ترتیب نشستن ما را معلوم کرده است، آن جا که فرموده:

إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ؛ [۵] آن هنگام که یاری و پیروزی خدا فرامی‌رسد.
 پس باید بعد از من نشینی [۶].

۴۹- وَ رَأَيْتَ النَّاسَ يَخْرُجُونَ مِنَ دِينِ اللَّهِ!

روزی زنی را نزد حجاج آوردند که قبیلهٔ او سرکشی کرده بود. حجاج به او گفت: ای زن! آیه‌ای مناسب بخوان تا تو را ببخشم. زن این آیه را خواند:

إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ * وَ رَأَيْتَ النَّاسَ يَخْرُجُونَ مِنَ دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا.

حجاج گفت: وای بر تو! اشتباه گفתי بلکه يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ؛ درست است. زن گفت: ای حجاج! دَخَلُوا وَ أَنْتَ تَخْرُجُهُمْ؛ مردم در دین خدا شدند و تو آنها را خارج می‌کنی [۷].

۵۰- إنا أرسلنا نوحاً

یکی نماز می خواند و در نماز، پس از خواندن سوره حمد، شروع به خواندن سوره نوح نمود. در همان آیه اول: إنا أرسلنا نوحاً؛ [۸] ما نوح را فرستادیم.

بازماند و بیش از آن را به یاد نیاورد. اعرابی که حوصله اش سر رفته بود، گفت: اگر نوح نمی رود، دیگری را بفرست و ما را باز رهان [۹].
۵۱- و ما كفر سليمان...

منصور خلیفه عباسی، سلیمان بن راشد را به ولایت موصل برگمارد و او را با هزار عجم، راهی موصل کرد و گفت: همراه تو هزار شیطان فرستادم تا با آنها مردم را گمراه و ذلیل کنی!

نزدیکی موصل، هزار عجم سرپیچی کردند و پراکنده شدند. منصور به سلیمان نوشت: أَكْفَرْتَ النَّعْمَةَ يَا سُلَيْمَانُ؟ پاسِ نعمت نگه نداشتی ای سلیمان؟

سلیمان پاسخ داد:

و ما كفر سليمان؛ [۱۰] سلیمان کافر نشد، بلکه شیاطین کافر شدند.

منصور خندید و او را بخشید [۱۱].

۵۲- جزاء بما كانوا يعملون

از اصمعی روایت شده که در بازار بغداد می گذشتم، دکانی که به انواع میوه ها و مرغ های چاق، آراسته بود، دیده ام را جلب کرد، در این حال، زنی خوش صورت و زیبا به در دکان رسید. من این آیه را خواندم:

و فاكهه مما يتخبرون * و لحم طير مما يشتهون * و حور عين * كأمثال اللؤلؤ المكنون؛ [۱۲] و میوه هایی از هر نوع که انتخاب کنند و گوشت پرنده از هر نوع که مایل باشند و همسرانی از حورالعین دارند. همچون مروارید در صدف پنهان.

آن زن فوری جواب داد:

جزاء بما كانوا يعملون؛ [۱۳] اینها پاداشی است در برابر اعمالی که انجام می دادند [۱۴].

۵۳- لا تعجل بالقرآن...

در یکی از ایام عید، دیوانه ای می گفت:

يا أيها الناس إني رسول الله إليك؛ [۱۵] ای مردم، من فرستاده خدایم به سوی شما.

بهلول وقتی این را شنید، سیلی محکمی به صورت آن دیوانه زد و گفت:

... لا تعجل بالقرآن من قبل أن يلقى إنيك وحيه؛ [۱۶] ... شتاب مکن به تلاوت قرآن، پیش از آن که به تو وحی برسد... [۱۷].

۵۴- نادان چه کسی است؟

روزی معاویه به یکی از یمنی ها گفت: از شما نادان تر نبوده است، زیرا زنی بر شما فرمانروایی داشته است. یمنی در پاسخ گفت: نادان تر از قبیلۀ من، دودمان تو هستند که چون پیامبر خدا، (ص)، آنان را فراخواند، گفتند:

و إذ قالوا اللهم إن كان هذا هو الحق من عندك فأمطر علينا حجارة من السماء أو ائتنا بعذاب أليم؛ [۱۸] و (به خاطر آورید) زمانی را که گفتند: پروردگارا! اگر این حق است و از طرف توست، بارانی از سنگ از آسمان بر ما فرود آر، یا عذاب دردناکی برای ما بفرست!

و نگفتند که پروردگارا اگر این بر حق است، ما را به سوی او هدایت کن [۱۹].

۵۵- بهلول با قرآن جواب می دهد

روزی هارون، پنجمین خلیفه عباسی، بهلول را به حضور طلبید. او، ناگزیر نزد هارون آمد. هارون از او پرسید: عاقبت مرا چگونه می دانی؟ بهلول گفت: قرآن کتاب خدا در میان ماست، روش خود را با دستورات آن تطبیق کن. قرآن می گوید:

إن الأبرار لفي نعيم * و إن الأفجار لفي جحيم؛ [۲۰] نیکوکاران از نعمتهای بهشتی بهره مندند، و بدکاران گرفتار عذاب دوزخ هستند. اگو کردار تو نیک است، عاقبتت خوب است و گرنه عاقبت بدی خواهی داشت.

هارون گفت: پس این همه کارهای نیک ما، در کجاست؟ بهلول گفت: خداوند تنها کردار پرهیزکاران را می پذیرد: إنا نتقبل الله من المتقين؛ [۲۱].

هارون گفت: پس رحمت خدا در کجاست و چه می شود؟ بهلول گفت: رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است: إن رحمت الله قريب من المحسنين؛ [۲۲].

هارون گفت: پس خوبشوندی ما با رسول خدا چه می شود؟ بهلول گفت: در روز قیامت از عمل می پرسند، نه از خوبشان: فإذا نفيخ في الصور

فَلَا تُنْسَابُ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ [۲۳].

هارون گفت: پس شفاعت رسول خدا؟ بهلول گفت: بستگی به اذن و اجازه خدا دارد: يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا [۲۴].

هارون به بهلول گفت: آیا حاجتی داری تا بر آورم؟ بهلول گفت: حاجتم این است که مرا بیماری و اهل بهشت گردانی. هارون گفت: بر آوردن چنین حاجتی از دست من خارج است، ولی شنیده‌ام مقروض هستی، خواستم بدهکاری تو را ادا کنم.

بهلول گفت: اگر راست می‌گویی اموال مردم را به صاحبانش برگردان، تو که خودت بدهکار هستی، با بدهکاری نمی‌توان رفع بدهکاری کرد. هارون گفت: آیا می‌خواهی دستور دهم همه روز تا آخر عمر، معاش روزانه تو را بدهند؟

بهلول گفت: ای هارون من و تو هر دو بنده خدا هستیم. صاحب ما، اوست، آن خدایی که معاش تو را تأمین می‌کند و او هرگز مرا فراموش نمی‌کند [۲۵].

۵۶- أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا...

قرآن می‌فرماید:

أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ... [۲۶] آیا مؤمنان را هنگام آن نرسیده است که دل‌هایشان به یاد خداوند و آن چه از حق نازل شده است، خشوع یابد؟

شنیدستم فضیل نیک فرجام شبی بر شد به دزدی بر در بام

شنید از خانه‌ای آواز قرآن بزد راه دل او راز قرآن

دل شب داشت بود پارسایی بدین خوش نغمه از قرآن، نوایی

ز شورانگیز، آه عاشقانه آلم یان همی‌زد در ترانه

که بویی تا به کی راه خطا را؟ دل آگه شو، به یاد آور خدا را

فضیل آن ناله جانسور بشنید پشیمان شد و راه عشق، بگزید

به کنج مسجد آن شب تا سحرگه بر آورد از دل افغان و از جگر آه

از آن پس راه، رسم عشق دریافت به جانش پرتو توفیق بر تاخت

سخن کز دل بر آید همچو تیری بشیند بر دل روشن ضمیری [۲۷]

الهی قمشه‌ای

۵۷- أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ...

روزی ابوحنیفه کوفی با اصحاب خود، در مجلسی نشسته بودند که ابوجعفر مؤمن، شاگرد برجسته امام صادق (ع)، از دور پیدا شد و رو به سوی ایشان آورد: چون نظر ابوحنیفه به او افتاد، از روی تعجب و عناد، با اصحاب خود گفت: قَدْ جَاءَكُمْ الشَّيْطَانُ؛ شیطان به سوی شما آمده.

ابوجعفر چون این سخن شنید، نزدیک رسید و این آیه را بر ابوحنیفه و اصحاب او خواند:

...أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوَزَّهُمْ أَزًّا: [۲۸].

[۱]. سوره حدید، آیه ۱۳.

[۲]. مجله بشارت، سال دوم، شماره دهم، ص ۶۲.

[۳]. سوره نحل، آیه ۱۱۱.

[۴]. مجله بشارت، سال اول، شماره سوم، ص ۵۷.

[۵]. سوره نصر، آیه ۱.

[۶]. مجله بشارت، سال دوم، شماره یازدهم، ص ۶۱.

[۷]. مجله بشارت، سال اول، شماره دوم، ص ۵۹.

[۸]. سوره نوح، آیه ۱.

[۹]. مجله بشارت، سال دوم، شماره چهارم، ص ۶۱.

- [۱۰] . سورة بقره، آية ۱۰۲ .
- [۱۱] . معادن الجواهر و نزهة الخواطر، ج ۲، ص ۲۳۰ .
- [۱۲] . سورة واقعه، آيات ۲۰-۲۳ .
- [۱۳] . همان، آية ۲۴ .
- [۱۴] . سرگذشت‌های تلخ و شیرین، ج ۴، ص ۱۹۰، به نقل از تاریخ نگارستان، داستان ۸۷ .
- [۱۵] . سورة اعراف، آية ۱۵۸ .
- [۱۶] . سورة طه، آية ۱۱۴ .
- [۱۷] . مکالمه قرآنی، ص ۲۹ .
- [۱۸] . سورة انفال، آية ۳۲ .
- [۱۹] . مجله بشارت، سال دوم، شماره هفتم، ص ۶۴ .
- [۲۰] . سورة انفطار، آيات ۱۴-۱۵ .
- [۲۱] . سورة مائده، آية ۲۷ .
- [۲۲] . سورة اعراف، آية ۵۶ .
- [۲۳] . سورة مؤمنون، آية ۱۰۱ .
- [۲۴] . سورة طه، آية ۱۰۹ .
- [۲۵] . سرگذشت‌های تلخ و شیرین، ج ۱، ص ۲۲۳، به نقل از عنوان الکلام، ص ۲۰۶ .
- [۲۶] . سورة حدید، آية ۱۶ .
- [۲۷] . مجله بشارت، سال دوم، شماره هفتم، ص ۵۲ .
- [۲۸] . سورة مریم، آية ۸۳ .

استشهادها و لطیفه‌های قرآنی

.. ما شیاطین را به سراغ کافران می‌فرستیم تا آنها را از راه به در برند [۱].

۵۸- وَ لَا تَرْكُتُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا...

منصور یکی از خلفای عباسی به عارفی گفت: چه چیز تو را از آمدن به نزد ما باز می‌دارد؟ عارف گفت: خداوند سبحان ما را از شما باز داشته است، چرا که می‌فرماید:

وَ لَا تَرْكُتُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ... [۲]؛ شما مؤمنان، هرگز نباید با ظالمان همدست و دوست باشید و گرنه آتش کفر آنان، شما را نیز خواهد گرفت...

پس منصور، عارف را نزد خود فراخواند و گفت: آن چه از من خواهی بگو. عارف گفت: خواهم که مرا به درگاه خویش نخوانی، تا خود آیم و چیزی به من ندهی تا از تو خواهم. پس بیرون رفت. آنگاه منصور گفت: ما مهر خود را در دل هر دانشمندی افکندیم مگر این شخص [۳].

۵۹- وَ لَا تَوْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ

از بخیلی پرسیدند: از قرآن کدام آیه را دوست داری؟ گفت: آیه:

وَ لَا تَوْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ؛ [۴] اموالتان را به بی‌خردان ندهید [۵].

۶۰- لَا سُرْقِيَّةَ وَ لَا غَرْبِيَّةَ

مریضی به ابن سیرین گفت: در عالم خواب، کسی به من گفت: برای شفای خود لا و لا بخور، تعبیر این خواب چیست؟ ابن سیرین گفت: برو زیتون بخور. زیرا خداوند در قرآن درباره آن می‌فرماید: لَا سُرْقِيَّةَ وَ لَا غَرْبِيَّةَ [۶].

۶۱- مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ...

پس از رحلت امام صادق (ع)، ابوحنیفه به مؤمن طاق که از شاگردان آن حضرت بود، بعنوان سرزنش گفت: امام تو از دنیا رفت. فوراً مؤمن طاق گفت: أَمَا إِمَامُكَ؛ اما پیشوای تو (شیطان)؛

مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ * إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ [۷]؛ تا قیامت زنده است [۸].

۶۲- يَا هَامَانَ

یکی از خلفا، به ندیم خود گفت: أَيْنَ كُنْتَ يَا هَامَانَ؟ کجا بودی ای هامان؟ ندیم گفت:

كُنْتُ ابْنِي لَكَ صَرْحًا؛ [۹] داشتم برای تو صرح و نردبانی می‌ساختم.
چون این همان چیزی بود که هامان برای فرعون ساخته بود.
ندیم با این جوابش به او فهماند که اگر من هامان هستم تو نیز فرعون هستی.
خلیفه از این جواب خجل شد و هیچ نگفت [۱۰].

[۱] . شهید قاضی نورالله، مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۳۵۴.

[۲] . سورة هود، آیه ۱۱۳.

[۳] . مجله بشارت، سال دوم، شماره هشتم، ص ۶۲.

[۴] . سورة نساء، آیه ۵.

[۵] . مجله بشارت، سال دوم، شماره هشتم، ص ۶۲.

[۶] . سورة نور، آیه ۳۵.

[۷] . سورة حجر، آیات ۳۷-۳۸.

[۸] . مجله بشارت، سال دوم، شماره هشتم، ص ۶۲.

[۹] . اشاره به آیه ۲۶ سورة مؤمن.

[۱۰] . مجله بشارت، سال دوم، شماره هشتم، ص ۶۲.